

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

قلمرو حجیت خبر واحد

مقیّد شدن حجیت خبر واحد به احکام شرعی از دیدگاه علامه طباطبائی

بیان شد بزرگانی از جمله علامه طباطبائی معتقدند که خبر واحد فقط در مسائل شرعی و در احکام حجّیت دارد به این معنا که اگر يك خبری بگوید «هذا واجب»، «هذا حرام»، «هذا جزء للصلاة» و «هذا شرط»، می‌توان به آن عمل کرد. اما اگر خبری گفت مقصود از عرش در آیه، این مطلب است چنین خبری حجّیت ندارد، در هیچ کدام از مسائل تفسیری و تاریخی حجیت ندارد.

عمومیت حجیت خبر واحد در احکام و غیر احکام از مسائل اعتقادی و تاریخی بنابر دیدگاه مشهور اصولیین

در مقابل، مشهور اصولیین از جمله محقق خویی(قدس سره)، آیت الله فاضل لنکرانی (رضوان الله تعالی علیه)، محقق آخوند خراسانی و شیخ انصاری، هیچ يك از این بزرگان، حجّیت خبر واحد را به احکام شرعیّه مقیّد نکرده‌اند لذا باید این بحث را يك مقدار با دقت دنبال کرد و در صدد آن نیستیم که بحث ادله حجیت خبر واحد را مطرح کنیم زیرا در اصول به نحو مفصل از آن بحث کرده‌ایم.

مروری بر کلمات علامه طباطبائی برای روشن شدن حقیقت کلام ایشان و شناسایی تعداد ادله

در بحث پیشین مجموعاً دو دلیل مورد ارزیابی قرار گرفت و با تتبع در کلمات علامه طباطبائی معلوم می‌شود ایشان بیش از دو دلیل بر این مطلب اقامه کرده‌اند، اکنون عبارات ایشان را مرور می‌کنیم تا حقیقت کلام وی در مسئله خبر واحد در تفسیر قرآن و تعداد ادله‌ی آن روشن شود تا مورد ارزیابی قرار بدهیم.

1) ایشان در يك عبارتی، روایتی را نقل می‌کند در ادامه می‌فرمایند «فالرواية من الآحاد، و ليست من المتواترات»، روایت خبر واحد است و متواتر نیست «و لا مما قامت علی صحتها قرينة قطعية»، بر صحت روایت قرینه قطعیّه وجود ندارد «و قد عرفت من أبحاثنا المتقدمة أنا لا نعول علی الآحاد فی غیر الأحكام الفرعية» در بحث‌های گذشته گفتیم که ما بر خبر واحد در غیر احکام فرعیّه از جمله اعتقادات، تفسیر قرآن و تاریخ اعتماد نمی‌کنیم؛ یعنی خبر واحد فقط در احکام فرعیّه حجیت دارد و احکام فرعیّه نیز اعم از تکلیفیّه(وجوب، حرام، مستحب و مکروه) و وضعیّه(صحت و بطلان این معامله) است و عدم اعتماد به خبر واحد در غیر احکام فرعی «علی طبق المیزان العام العقلائی الذی علیه بناء الإنسان فی حیاته»^[1] بر طبق میزان عام عقلایی است که بنای حیات انسان بر همین میزان عام عقلایی است.

میزان عام عقلایی یعنی چه؟ ایشان توضیح نمی‌دهند و روشن نمی‌کنند، لکن ظاهراً مقصود این است که عقلاً فقط در مواردی که رفع و وضع آن به دست شارع است و مربوط به شرع است می‌گویند خبر واحد حجت است. البته این مطلب نیاز به دقت دارد.

(2) در جلد هشتم روایاتی در مورد خصوصیات شیطان ذکر می‌کند سپس می‌فرماید «إنما هي روايات جمّة لا ريب في صدور مجموعها من حيث المجموع» این روایات وقتی از نظر مجموع من حيث المجموع ملاحظه می‌شود علم پیدا می‌شود که از ائمه (علیهم السلام) صادر شده؛ یعنی می‌دانیم که ائمه (علیهم السلام) یک مطلبی را در اینجا فرموده‌اند. عبارتی اگر در يك بحثی بیست روایت وارد شود علم اجمالی به صدور این روایات پیدا می‌شود و در نتیجه نیازی به بررسی سند این روایات وجود ندارد.^[2] «و هي تدل على أن إبليس أن يظهر لحواسنا بمختلف الصور»، می‌فرماید مجموع این روایات دلالت دارد که شیطان با صورتهای مختلف برای انسان ظاهر می‌شود «و أما كل واحد واحد فما صح منها سندا و ليس الجميع على هذه الصفة» اما سند همه این روایات درست نیست و سند بعضی‌ها درست است و روایاتی هم که سندش درست است «فهو من الآحاد التي لا يعول عليها في أمثال هذه المسائل الأصلية»^[3] از روایاتی است که قابل اعتنا نیست زیرا مربوط به مسائل اصلی‌اند.

ایشان مسائل را دو قسم می‌کند، مسائل اصلی و فرعی. مسائل فرعی شامل احکام تکلیفی و وضعی می‌شود و هر آنچه غیر از این‌ها باشد مسائل اصلی شمرده می‌شوند در نتیجه وقتی گفته می‌شود شیطان چه خصوصیتی دارد، آیا نر و ماده دارد؟ آیا با هم ازدواج می‌کنند؟ هر چند امر اعتقادی نیستند ولی اینها جزء مسائل اصلی محسوب می‌شوند و خبر واحد فقط در مسائل فرعی حجت دارد.

(3) در جلد چهاردهم ایشان می‌فرمایند: «قد اتضح في علم الأصول اتضاحا يتلو البداة أن لا معنى لحجية أخبار الآحاد في غير الأحكام» در علم اصول این مطلب واضح و بدیهی است که اخبار آحاد در غیر احکام شرعی حجتی ندارند و غیر احکام شرعی مانند «كالمعارف الاعتقادية و الموضوعات الخارجية»^[4].

تعلیقه‌ای که در اینجا بر کلام ایشان وارد است اینکه اولاً؛ در علم اصول مانند محقق آخوند خراسانی، شیخ انصاری که مفصل پیرامون حجت خبر واحد بحث کرده‌اند، متعرض این بحث که آیا ادله حجت خبر واحد شامل روایات تفسیری می‌شود یا نه؟ نشده‌اند. البته جمعی از بزرگان از جمله محقق خوئی در «البيان» و آیت الله فاضل لنکرانی در کتاب «مدخل التفسير» متعرض این مطلب شده‌اند. به هر حال اینکه ایشان می‌فرمایند: این مطلب واضح و بدیهی است قابل مناقشه است زیرا در همین عصر موجود این مسئله بین بزرگان اختلافی است و جمع کثیری از بزرگان قائل‌اند که ادله خبر واحد، اطلاق دارد و شامل همه اینها می‌شود.

ثانیاً؛ سخن عجیب این است که ایشان عدم حجت خبر واحد در موضوعات خارجی را امر بدیهی شمرده، در حالی که بزرگان اصول، خبر واحد را در موضوعات خارجی حجت می‌دانند.

(4) در ذیل آیه شریفه «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^[5] روایتی را نقل می‌کند که مصداق این مؤذن، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، سپس می‌گویند: چون این روایت همراه با قرینه قطعی نیست لذا سبب وثوق تام و اطمینان شخصی نمی‌شود و روایات زمانی معتبراند که وثوق تام و اطمینان شخصی برای ما حاصل نماید در ادامه کلامی را از «المنار» نقل می‌کنند «و لقد أجاد فيما أفاد غير أن الآحاد من الروايات لا تكون حجة عندنا إلا إذا كانت محفوفة بالقرائن المفيدة للعلم أعني الوثوق التام الشخصي سواء كانت في أصول الدين أو التاريخ أو الفضائل أو غيرها إلا في الفقه فإن الوثوق النوعي كاف في حجة الرواية»^[6] ایشان می‌گویند: در مسائل فرعی و احکام، وثوق نوعی کافی است، اینکه يك خبری برای نوع مردم اطمینان بیاورد کفایت می‌کند. اما در مسائل اعتقادی باید وثوق شخصی و وثوق تام (جزم صد در صد) حاصل شود.

پس ایشان در حقیقت می‌گویند: در مسائل اعتقادی موضوع آن علم است و چون خبر واحد علم آور نیست در نتیجه خبر واحد در مسائل تفسیری نمی‌تواند اعتبار و حجیت داشته باشد.

(5) در ذیل آیه 19 سوره مبارکه توبه^[7] صاحب المنار چهار روایت ذکر می‌کند بعد می‌گوید «و المعتمد من هذه الروایات حديث النعمان لصحة سنده و موافقة متنه لما دلت عليه الآيات» سپس علامه طباطبائی به «المنار» چند اشکال می‌کند (از اشکال علامه به «المنار» معلوم می‌شود که این مسئله در بین اهل سنت هم تقریباً مفروض است که آنها خبر واحد را در تفسیر قرآن معتبر می‌دانند) در اشکال دوم می‌فرماید: «أن روايات التفسير إذا كانت آحادا لا حجیة لها المترتبة فتنحصر فی الأحكام الشرعية» اگر خبر واحد شد حجیت ندارد، «إلا ما وافق مضامين الآيات بقدر ما يوافقها على ما بین فی فن الأصول فإن الحجیة الشرعية تدور مدار الآثار الشرعية» و خبر واحد که شارع برای آن جعل حجیت کرده، دایر مدار آثار شرعیه است لذا فقط در احکام شرعیه معتبر است. پس خبر واحد در جایی معتبر است که حجیت باشد و حجیت در جایی است که اثر شرعی باشد و اثر شرعی در احکام شرعیه است «أما ما وراءها كالروایات الواردة فی القصص و التفسير الخالی عن الحكم الشرعی فلا حجیة فیها»،^[8] اما غیر از احکام شرعیه نظیر قصه‌ها حجت نمی‌باشد؛ یعنی اگر يك خبر واحدی آمد يك قصه و جزئیاتی از جریان حضرت یوسف یا حضرت موسی را گفت فایده ندارد.

ایشان يك تقسیم‌بندی دارد می‌گوید: مسائل اصلیه و فرعیه، و خبر واحد در مسائل فرعیه معتبر است اما مسائل اصلیه یعنی غیر فرعیه نظیر تفسیر قرآن، اعتقادات و قصص اعتباری ندارد زیرا اثر شرعی ندارد.

در عبارت پیشین فرمودند: اعتقادات چون موضوع آن علم است و خبر واحد علم آور نیست لذا خبر واحد حجت نیست و در عبارت پیش رو می‌فرمایند: خبر واحد در اعتقادات و قصص حجیت ندارد به خاطر اینکه اثر شرعی ندارد و حجیت در جایی است که اثر شرعی داشته باشد. پس تاکنون دو دلیل از کلام ایشان بدست آمد.

(6) در قصه قوم لوط يك روایاتی وارد شده که جبرئیل از خداوند تبارک و تعالی اذن خواست اجازه بدهید من عذاب اینها را انجام بدهم، حالا کیفیت اینکه جبرئیل چگونه قوم لوط را عذاب کرد روایاتی نقل شده. ایشان می‌فرماید: «أن الحجیة الشرعية من الاعتبار العقلیة» خود حجیت يك اعتبار عقلانی است یعنی عقلا حجیت را برای خبر واحد اعتبار می‌کنند، «فتتبع وجود أثر شرعی فی المورد یقبل الجعل و الاعتبار الشرعی» در موردی که قابلیت جعل و قابلیت اعتبار شرعی دارد، اثر شرعی می‌آید. پس می‌گوید: حجیت از اعتبارات عقلا است و عقلا در جایی حجیت را قائل‌اند که رفع و وضع آن به ید شارع باشد. «و القضاء التاريخیة و الأمور الاعتقادیة لا معنی لجعل الحجیة فیها»^[9] اما قضایای تاریخیه خدا می‌خواهد چه چیزی را جعل کند؟

هر چند در ادامه می‌فرمایند: «لعدم الاثر الشرعی» لکن از عبارات ایشان در جاهای دیگر «المیزان» که «الحجیة من الاعتبار العقلیة» را مطرح می‌کند کاری به اثر شرعی ندارد؛ یعنی ایشان دلیل حجیت را به عنوان دلیل مستقل می‌شمارد. پس حجیت در جایی تصور میشود که وضع و رفع آن به ید شارع باشد اینکه حضرت موسی به دریا رفت یا نرفت، وضع و رفع آن به ید شارع نیست، بلکه به ید خداوند تبارک و تعالی از باب توحید افعالی هست ولی از باب شارعیت نیست، بنابراین اموری که از باب شارعیت در اختیار خدا است حجیت در این امور معنا دارد و اموری از قبیل مسائل اعتقادی، تفسیری و قصص که از باب شارعیت نیست حجیت معنا ندارد.

(7) ایشان در بعضی از عبارات می‌فرمایند: در باب تفسیر و عقاید، علم به واقع ملاک است، (تقریباً شبیه دلیل اول) نه انجام عمل خارجی، از این رو که دنبال واقع هستیم لذا کشف واقع و علم به واقع مقدمات تکوینی خاص خودش را می‌طلبد، مثلاً علم پیدا کردن به زنده بودن زید، مقدمات خاص خودش را دارد و تعبد معنا ندارد، اینکه شارع بگوید به زنده بودن زید متعبد باش، چه معنایی دارد؟ بلکه برای بار کردن اثر شرعی، استصحاب حیات زید معنا دارد اما اگر متعبد به حیات زید باشیم بدون اینکه اثر

شرعی از قبیل تصرف در مال و غیره بار کنیم در این صورت استصحاب و تعبد معنا ندارد مثلاً گاهی اوقات تعبیر می‌کنند که اندیشه، علم، قابل تکلیف نیست؛ علم از پدیده‌های تکوینی این عالم است که تابع علل و عوامل خاص خودش است، تحصیل علم غیر از خود علم است و شارع نمی‌تواند بگوید من با تعبد به شما علم دادم، یا شارع بگوید این آتش را تعبداً آب ببین، این تعبد معنا ندارد بلکه برای احکام شرعی معنا دارد که بگوید این آب را به منزله آتش بدان مطهر است اما بگوید تو متعبد شو که این آتش است بدون اینکه اثر شرعی بر آن مترتب کند این اشتباه است و آتش خودش يك علل تکوینی خاص دارد تا آن علل حاصل نشود آتش ایجاد نمی‌شود.

پس ایشان می‌فرمایند: علم خودش يك علل تکوینی خاص دارد و باید آن علل محقق شود تا علم محقق شود با تصور و تصدیق علم حاصل نمی‌شود بلکه باید مقدمات تصور و تصدیق ایجاد شود تا علم به وجود آید.

(8) در سوره طه در قضیه سامری بعد از نقل چند روایت می‌فرمایند: «کونها أخبار آحاد و لا معنى لجعل حجة أخبار الآحاد في غير الأحكام الشرعية»، در غیر احکام شرعیه معنایی برای جعل خبر واحد نیست «فإن حقيقة الجعل التشريعي إيجاب ترتيب أثر الواقع على الحجة الظاهرية»، در اصول هم مطرح می‌شود که جعل تشریعی، جعل حجّیت؛ یعنی اثر واقع را بر همین مدلول و مؤدای اماره بار کنید «و هو متوقف على وجود أثر عملي للحجة كما في الأحكام و أما غيرها فلا أثر فيه حتى يترتب على جعل الحجية» در غیر احکام اثر شرعی وجود ندارد، ایشان مثال می‌زنند «مثلاً إذا وردت الرواية بكون البسمة جزءاً من السورة كان معنى جعل حجيتها وجوب الإتيان بالبسمة في القراءة في الصلاة»^[10] این اثر شرعی است و مانعی ندارد «و أما إذا ورد مثلاً أن السامري كان رجلاً من کرمان» اما اگر يك خبری آمد گفت سامری اهل کرمان بوده یا خبری که می‌گویند دجال مال یکی از روستاهای اصفهان است «و هو خبر واحد ظني كان معنى جعل حجيتها أن يجعل الظن بمضمونه قطعاً»، معنایش این است که ظنّ به مضمون را قطع قرار داده شود.

در لا به لای کلمات علامه طباطبائی آن علم تعبدی که اصطلاح محقق نائینی است، می‌فرماید: حجّیت خبر واحد، علم تعبدی است؛ یعنی شارع این را به منزلة العلم علم قرار داده، این اصطلاح محقق نائینی در کلمات ایشان نیز وجود دارد منتهی ایشان می‌گوید تعبد در جایی است که امکان تعبد وجود داشته باشد اما در امور تکوینی، امکان تعبد وجود ندارد لذا شارع نمی‌تواند ما را متعبد کند باینکه سامری در کرمان متولد شده، بلکه اگر برای بار کردن اثر شرعی باشد تعبد معنا دارد ولی تعبد به صرف تولد در کرمان معنا ندارد.

(9) دلیل دیگر ایشان علم اجمالی به بودن روایات جعلی در میان روایات تفسیری است که در بحث گذشته مطرح شد.

نکته: طبق مبنای علامه طباطبائی که می‌فرمایند خبر واحد فقط در احکام حجت است باید تمام روایاتی که در شأن نزول آیات وارد شده از اعتبار ساقط گردد و کنار گذاشته شود، مگر جایی که قرینه‌ای باشد مانند: موافقت با خود آیه، محفوف به قرینه قطعی باشد که بتوان از آن استفاده کرد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] و بعد هذا كله فالرواية من الآحاد، و ليست من المتواترات و لا مما قامت على صحتها قرينة قطعية، و قد عرفت من أبحاثنا المتقدمة أننا لا نعول على الآحاد في غير الأحكام الفرعية على طبق الميزان العام العقلائي الذي عليه بناء الإنسان في حياته، و إنما المراد بالبحث الآنف بيان فساد ما استظهر به من الوجوه التي استنتج منها أنها موضوعة. الميزان في تفسير القرآن ج 6
57 (بحث روائی) ص : 53.

[2] □ اين مطلب با تواتر اجمالی و معنوی و لفظی فرق دارد، تواتر اجمالی؛ یعنی در معنا مختلف هستند ولی اجمالا یکی از اینها را صادر شده، تواتر لفظی؛ یعنی خود لفظ باید متواتر باشد، تواتر معنوی؛ یعنی از حیث لفظ مختلف اند ولی در معنا مشترک هستند. اما در این مقام ایشان می گوید مجموع من حیث المجموع برای ما علم به صدور آن می شود.

[3] □ «و إنما هي روايات جملة لا ريب في صدور مجموعها من حيث المجموع و تأييد القرآن لها كذلك و هي تدل على أن إبليس أن يظهر لحواسنا بمختلف الصور هذا من حيث المجموع و أما كل واحد واحد فما صح منها سندا- و ليس الجميع على هذه الصفة- فهو من الآحاد التي لا يعول عليها في أمثال هذه المسائل الأصلية نعم ربما أمكن استفادة حكم فرعي منها من استحباب أو كراهة على ما هو شأن الفقيه». الميزان في تفسير القرآن ج 8 ص 66.

[4] □ «ثم إن في عملهم بهذه الروايات و تحكيمها على ظاهر الكتاب مغمضا آخر و ذلك أنها أخبار آحاد ليست بمتواترة و لا قطعية الصدور، و ما هذا شأنه يحتاج في العمل بها حتى في صحاحها إلى حجية شرعية بالجعل أو الإمضاء، و قد اتضح في علم الأصول اتضاحا يتلو البدهة أن لا معنى لحجية أخبار الآحاد في غير الأحكام كالمعارف الاعتقادية و الموضوعات الخارجية. نعم الخبر المتواتر و المحفوف بالقرائن القطعية كالمسموع من المعصوم مشافهة حجة و إن كان في غير الأحكام لأن الدليل على العصمة بعينه دليل على صدقه و هذه كلها مسائل مفروغ عنها في محلها من شاء الوقوف فليراجع» الميزان في تفسير القرآن ج 14 ص 133.

[5] □ «و نادى أصحاب الجنة أصحاب النار أن قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا قالوا نعم فأذن مؤذنا بينهم أن لعنة الله على الظالمين» اعراف، 44.

[6] □ «و لقد أجاد فيما أفاد غير أن الآحاد من الروايات لا تكون حجة عندنا إلا إذا كانت محفوفة بالقرائن المفيدة للعلم أعني الوثوق التام الشخصي سواء كانت في أصول الدين أو التاريخ أو الفضائل أو غيرها إلا في الفقه فإن الوثوق النوعي كاف في حجية الرواية كل ذلك بعد عدم مخالفة الكتاب و التفصيل موكول إلى فن أصول الفقه» الميزان في تفسير القرآن ج 8 ص 141.

[7] □ «أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

[8] □ «أقول: قال صاحب المنار في تفسيره بعد إيراد هذه الروايات الأربع الأخيرة: و المعتمد من هذه الروايات حديث النعمان لصحة سنده و موافقة متنه لما دلت عليه الآيات من كون موضوعها في المفاضلة أو المساواة بين خدمة البيت و حجابته- من أعمال البر البدنية الهينة المستلذة- و بين الإيمان و الجهاد بالمال و النفس و الهجرة، و هي أشق العبادات النفسية البدنية المالية، و الآيات تتضمن الرد عليها كلها. انتهى أما ما ذكره من رجحان رواية النعمان على غيرها بصحة السند ففيه أولا أن رواية القرظي أيضا في مضمونها موافقة لرواية الحاكم في المستدرک و قد صححها. و ثانيا: أن روايات التفسير إذا كانت آحادا لا حجية لها إلا ما وافق مضامين الآيات بقدر ما يوافقها على ما بين في فن الأصول فإن الحجية الشرعية تدور مدار الآثار الشرعية المترتبة فتتخصص في الأحكام الشرعية و أما ما وراءها كالروايات الواردة في القصص و التفسير الخالي عن الحكم الشرعي فلا حجية شرعية فيها». الميزان في تفسير القرآن ج 9 ص 211 (بحث روائي) ص : 209.

[9] □ «و أما ما ذكره من أنه «يشترط في قبول الرواية أن تكون منقولة بالتواتر عن المعصوم أو بسند صحيح متصل الإسناد لا شذوذ فيه و لا علة» فمسألة أصولية، و الذي استقر عليه النظر اليوم في المسألة أن الخبر إن كان متواترا أو محفوقا بقرينة قطعية فلا ريب في حجيتها، و أما غير ذلك فلا حجية فيه إلا الأخبار الواردة في الأحكام الشرعية الفرعية إذا كان الخبر موثق الصدور بالظن النوعي فإن لها حجية و ذلك أن الحجية الشرعية من الاعتبارات العقلانية فتتبع وجود أثر شرعي في المورد يقبل الجعل و الاعتبار الشرعي و القضايا التاريخية و الأمور الاعتقادية لا معنى لجعل الحجية فيها لعدم أثر شرعي و لا معنى لحكم الشارع بكون غير العلم علما و تعبيد الناس بذلك، و الموضوعات الخارجية و إن أمكن أن يتحقق فيها أثر شرعي إلا أن آثارها جزئية و الجعل الشرعي لا ينال إلا الكليات و ليطالب تفصيل القول في المسألة من علم الأصول». الميزان في تفسير القرآن ج 10 ص 351.

[10] □ «كونها أخبار آحاد و لا معنى لجعل حجية أخبار الآحاد في غير الأحكام الشرعية فإن حقيقة الجعل التشريعي إيجاب ترتيب أثر الواقع على الحجة الظاهرية و هو متوقف على وجود أثر عملي للحجة كما في الأحكام، و أما غيرها فلا أثر فيه حتى يترتب على جعل الحجية مثلا إذا وردت الرواية بكون البسملة جزءا من السورة كان معنى جعل حجيتها وجوب الإتيان بالبسملة في القراءة في الصلاة و أما إذا ورد مثلا أن السامري كان رجلا من کرمان و هو خبر واحد ظنی كان معنى جعل حجيته أن يجعل

الظن بمضمونه قطعاً و هو حكم تكوينى ممتنع و ليس من التشريع فى شىء و تمام الكلام فى علم الأصول «الميزان فى تفسير القرآن، ج14، ص: 206.